

خاورمیانه اسلامی؛ محور سیاست خارجی آمریکا در دو دهه اخیر

ماشاءالله حیدرپور* / محمد مهدی آذری نجف آبادی**

(۱۸۲-۱۵۵)

چکیده

آمریکا از جنگ جهانی دوم عملاً گام در عرصه سلطه‌گرایی جهان گذاشت، اما در این دوران (جنگ سرد) سیاست خارجی خود را بر اروپا استوار ساخت موضوعی که کمتر مورد کنکاش قرار گرفته است، از این رو، چرایی رویکرد آن به خاورمیانه اسلامی پس از حادثه یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ م. به مسئله‌ای تبدیل شد که مقاله حاضر در پی کاویدن آن بر اساس اسناد امنیت ملی آمریکا است! در نوشتار پیش رو با این پرسش روبرو هستیم: علل اصلی محوریت خاورمیانه اسلامی در سیاست خارجی آمریکا با تأکید بر شباهت و تفاوت راهبردهای بوش و اواما چیست؟ (سؤال) به نظر می‌رسد که پاسخ آن را باید ناشی از تغییر ساختار نظام بین‌الملل و دگرگونی در راهبردهای کلان آن کشور دانست. (فرضیه) در این مقاله بر آنیم تا با درک علل اصلی توجه سیاست خارجی آمریکا به منطقه، تصویری جدید از سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه اسلامی بر اساس شباهت‌ها و تفاوت‌های راهبردهای امنیت ملی بوش و اواما عرضه کنیم. (هدف) نیل به

*. استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی قم - mashallh.heidarpur@yahoo.com

** کارشناس ارشد علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم - azari_mm@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱/۱۴ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۳/۳۰

این هدف به شیوه مقایسه‌ای و تحلیلی میسر شده است. (روش) از دستاوردهای مقاله پی بردن به شباهت راهبردهای امنیت ملی بوش و اوباما در عناصری چون برتری جویی، تلاش برای تبدیل شدن به قدرتی هژمون و تلاش ناموفق در بهره‌گیری از قدرت هوشمند، و کشف تفاوت‌های آنها در تعیین تهدیدهای اعلامی و نیز در یک‌جانبه‌گرایی بوش و چندجانبه‌گرایی اوباما است. (یافته)

واژگان کلیدی

آمریکا، خاورمیانه اسلامی، راهبرد امنیت ملی، سیاست خارجی، یازدهم سپتامبر

مقدمه

در سیاست خارجی آمریکا پنج دوره به چشم می‌خورد: دوره نخست از ۱۷۸۹ تا ۱۸۲۳ (تثبیت ملی)، دوره دوم از ۱۸۲۳ تا ۱۸۹۸ (تسلط بر نیم کره غربی)، دوره سوم از ۱۸۹۸ تا ۱۹۴۰ (تولد امپریالیسم)، دوره چهارم از ۱۹۴۰ تا ۱۹۹۰ (ظهور ابرقدرت آمریکا) و در نهایت دوره پنجم و ششم از ۱۹۹۰ تا کنون (تلاش برای تسلط هژمونی و بلامنزاع در سطح نظام بین‌الملل)

توسعه‌طلبی و ویژگی اصلی حاکم بر سیاست خارجی آمریکاست. سرآغاز چنین روندی، ترک کاشانه مهاجران اروپایی با هدف دستیابی به سرزمین‌های جدید بود. آنها در زمان کوتاهی با ظلم و ستم بر بومی‌های آمریکا (سرخ‌پوستان) چیره گشتند. این فرایند، همچنان در سطحی وسیع‌تر ادامه دارد. در واقع، این کشور با عبور از مرحله تلاش برای تثبیت ملی، به مرحله‌ای می‌رسد که پس از جنگ جهانی دوم به‌عنوان سردمدار بلوک غرب در برابر اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی صف‌آرایی می‌کند و با فروپاشی شوروی، خود را تنها ابرقدرت نظام بین‌الملل می‌نامد و، از این رو، در رؤیای تحقق بخشیدن به نظم نوین جهانی جدیدی با ویژگی تسلط بر جهان است، اما سیاست خارجی آمریکا با وقوع حادثه تروریستی یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ در معرض آزمون تازه‌ای قرار گرفته است. بدین رو، باید نظاره‌گر بود که آیا می‌تواند این سیاست، همچون گذشته، موفق عمل کند یا اینکه از دستیابی به اهدافش باز می‌ماند؟

در این برهه، تأمین منافع ملی و تحقق آرمان‌های بلند جمهوری اسلامی ایران در پرتو «سیاست تعاملی ضد نظام سلطه بر پایه سه اصل عزت، حکمت و مصلحت» (سخنرانی مقام معظم رهبری در ۱۳۸۸/۱۲/۹) و ایجاد «نرمش قهرمانانه» (سخنرانی مقام معظم رهبری در ۱۳۷۵/۵/۱۷؛ ۱۳۹۲/۶/۱۴ و ۱۳۹۲/۶/۲۶) مستلزم داشتن درکی واقع‌بینانه و کامل از محیط بین‌الملل و روند و برآیند سیاست خارجی بازیگر اثرگذار بر آن (آمریکا) در سال‌های پس از فروپاشی شوروی است، تا بتواند میزان اثرگذاری خود را در عرصه نظام بین‌الملل افزایش دهد و به هدف‌های ملی دست یابد.

دسترسی به چنین هدفی در گرو درک چرخش سیاست خارجی شیطان بزرگ است از این رو، برای بررسی علل تغییر گرانگه سیاست خارجی آمریکا از اروپا به منطقه خاورمیانه از مفهوم «راهبرد کلان»^۱ بهره می‌بریم. راهبرد کلان، نشان‌دهنده هویت و جهت در سیاست خارجی آمریکاست و بررسی آن، برای درک بهتر تغییرهای صورت گرفته، ضروری به نظر می‌رسد. راهبرد کلان، فرایندی سه‌بخشی شامل تعیین منافع حیاتی، شناسایی آنچه تهدیدکننده آنهاست و تصمیم‌گیری برای دستیابی و حفاظت از این منافع به بهترین نحو ممکن با استفاده از منابع سیاسی، نظامی و اقتصادی می‌باشد.

(Leffler, 1992:9; Art and Waltz, 2003: 284)

سیاست خارجی آمریکا از ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۱

جنگ سرد با همه فراز و نشیب‌هایش در دهه پایانی قرن بیستم با فروپاشی شوروی پایان یافت. خطرهای تهدیدکننده آمریکا نیز، با از بین رفتن دگرراهبردی^۲ توازن‌بخش، محو شدند. در دهه ۱۹۹۰، تفسیرهای گوناگونی از جهان پساجنگ سرد، از قبیل پایان تاریخ^۳

1. Grand Strategy.

2. Other strategic.

3. The end of history.

تعرض دوقطبی بین کشورهای غنی و فقیر،^۱ گسترش اختلاف‌های قومی و هرج و مرج،^۲ برخورد تمدن‌ها،^۳ و گرایش‌های متضاد نسبت به یکپارچه‌سازی و تکه‌تکه شدن^۴ ارائه شد. (Wittkopf and McCormick, 2004: 55) بر همین اساس، کاندولیزا رایس،^۵ مشاور امنیت ملی بوش، تعریف منافع ملی آمریکا را با از بین رفتن قدرت شوروی بسیار مشکل دانست. (Kaufman, 2010: 140) به عقیده هانتینگتون^۶ حتی امکان فروپاشی آمریکا در صورت فقدان دشمن وجود داشت. (Wittkopf and McCormick, 2004: 58) این اختلاف نظرها، نشان‌دهنده سردرگمی آمریکا در حوزه سیاست‌گذاری در زمینه سیاست خارجی و بازتعریف راهبرد کلان بود. به عبارت دیگر، سیاست خارجی آمریکا دچار بحران معنا و جهت شده بود و آمریکا هیچ نوشدارویی در ابتدای قرن و هزاره جدید برای آن کشف نکرده بود. (Kissinger, 2001: 283) اما پایان یافتن جنگ سرد به یک خودبرت‌انگاری جهانی برای آمریکا تبدیل شد و او را از حالت دفاعی دوران جنگ سرد خارج کرد. بنابراین، به دنبال حفظ برتری به وجود آمده و تثبیت آن به صورت تسلط هژمونی و بلامنازع بر جهان بود. از این رو، در بین سیاست‌گزاران آمریکا مقایسه‌ای بین وضعیت آمریکا در اواخر جنگ جهانی دوم و آمریکای دهه پایانی قرن بیستم شکل می‌گیرد.

ایالات متحده در اواخر جنگ جهانی دوم با قطعی شدن پیروزی متفقین گمان می‌کرد با افول قدرت‌های اروپایی، می‌تواند به موقعیتی بلامنازع در سطح جهان دست یابد، ولی این تصور نادرست به سرعت با قدرت گرفتن روس‌ها از بین رفت و آمریکا مجبور شد نزدیک به نیم قرن به پیکار با اتحاد جماهیر شوروی بپردازد. در دهه پایانی

1. Bipolar conflict between rich and poor countries.

2. The proliferation of ethnic conflict verging on anarchy.

3. The clash of civilizations.

4. Conflicting trends toward integration and fragmentation.

5. Condoleezza Rice.

6. Samuel P. Huntington.

قرن بیستم نیز ایالات متحده در وضعیت مشابهی نسبت به آن زمان قرار داشت؛ اتحاد جماهیر شوروی به عنوان قدرت توازن بخش از بین رفته بود و هنوز قدرت دیگری خودنمایی نکرده بود. بنابراین، ایالات متحده در پی پاسخ به این پرسش بود که چگونه می تواند از ظهور قدرت توازن بخش جدیدی جلوگیری کند تا علاوه بر حفظ برتری به دست آمده، به تثبیت آن بپردازد و سرانجام به قدرتی هژمون و بلامنازع در نظام بین الملل، تبدیل شود؟

سیاست گزاران ایالات متحده در سال ۱۹۹۷ «کمیسیون امنیت ملی آمریکا در قرن ۲۱» را به منظور بازنگری در راهبرد امنیت ملی تشکیل دادند تا برای شرایط جدید پس از فروپاشی شوروی، چاره اندیشی کند. یکی از اقدام های این کمیسیون بررسی وضعیت امنیتی جدید جهان در ۲۵ سال آینده با عنوان «دنیای آینده»^۱ است که به بررسی آینده علمی - تکنولوژیک: (مردم چه خواهند آموخت و چه خواهند ساخت؟)^۲ نشر و گسترش رشته های علمی فناوری اطلاعات^۳ مهندسی ژنتیک^۴ و میکروالکترونیک ها^۵) پرداخت، که نشان از بی اثر بودن هر گونه تلاش برای کنترل دنیای آینده داشت و هم، نشان از اینکه این علوم در محدوده ۲۵ سال آینده همه چیز از جمله الگوی جهانی انرژی مبتنی بر زیرساخت های کنونی سوخت فسیلی را دگرگون نخواهند ساخت. به بیان دیگر، سوخت های فسیلی و ذخایر آن، همچنان از نظر اقتصادی و سیاسی در مناسبات قدرت های بزرگ جهان اهمیت خواهند داشت و، از این رو، اهمیت منابع انرژی خلیج فارس افزایش خواهد یافت. (New World Coming, 1999: 5-9)

1. U.S. Commission on National Security/21st Century.

2. New World Coming.

3. The Scientific-Technological Future: "What Will People Learn and Build?"

4. Information Technology.

5. Biotechnology.

6. Micro-Electro Mechanics (MEMs).

در واقع، اهمیت سوخت‌های فسیلی و مناطق جغرافیایی حاوی آن برای حفظ و تثبیت برتری ایالات متحده کاملاً آشکار است، زیرا، این انگاره ذهنی در بین سیاست‌گزاران آمریکا شکل گرفته که هر جنبه‌ای برای حرکت نیاز به انرژی دارد. به عبارت دیگر، کنترل منابع انرژی را یکی از مهم‌ترین اهرم‌های کارآمد برای مدیریت جهان آینده می‌داند.

سیاست خارجی آمریکا از ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۴

برای درک علل اصلی توجه آمریکا به منطقه خاورمیانه اسلامی و شناخت سیاست خارجی آمریکا در این منطقه، باید به بررسی پیامدهای حادثه تروریستی یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱، شباهت‌ها و تفاوت‌های سند‌های راهبردی امنیت ملی آمریکا در دوره بوش و اوباما و همچنین راهبرد کلان آمریکا پس از یازدهم سپتامبر می‌پردازیم:

۱. حادثه تروریستی یازدهم سپتامبر و پیامدهای آن: گروه القاعده با حمایت‌های آمریکا و برخی کشورهای مرتجع منطقه به سرکردگی اسامه بن لادن، تبعه عربستان سعودی، شکل گرفت اما او، مدعی بازگرداندن شکوه و عظمت پیشین مسلمان‌ها بود و آمریکا را مسبب وضعیت تأسف آور مسلمان‌ها می‌دانست! از این رو، القاعده در یازدهم سپتامبر به سمبل‌های قدرت (پنتاگون) و ثروت (برج‌های دوقلوی مرکز تجارت جهانی) آمریکا حمله کردند. نخستین پیامد آن رهایی سیاست خارجی آمریکا از بحران معنا و جهت دهه پایانی قرن بیستم است؛ حتی اگر دلیل‌های مربوط به ساختگی بودن حادثه یازدهم سپتامبر برای ایجاد قرن نوین آمریکایی^۲ نو محافظه‌کارها را نادیده بگیریم، باید بگوییم بن لادن و شبکه تروریستی القاعده بهترین هدیه ممکن را به ایالات متحده آمریکا تقدیم کردند، به آن دلیل که تهدیدهای امنیتی شکل گرفته از سوی آنها سبب ابهام‌زدایی و انسجام‌بخشی به

1. The National Security Strategy of the United States of America (NSS of USA).

2. The Project for a New American Century.

سیاست خارجی آمریکا در نگاه به آینده و معنادار کردن آن شد، به گونه‌ای که سیاست‌گزاران آمریکا به راحتی اهداف و منافع ملی جدیدی را تعریف کردند که به نوبه خود زمینه باز تعریف راهبرد کلان آمریکا را فراهم می‌آورد.

پیامد دیگر، تحول سیاست دفاعی-امنیتی آمریکا است. راهبرد دفاعی-امنیتی آمریکا پس از جنگ جهانی دوم مبتنی بر راهبرد سد نفوذ با بهره‌گیری از توان نیروهای متعارف و هسته‌ای بود. در این دوره، منطقه اروپا کانون جغرافیایی سیاست‌گذاری دفاعی-امنیتی آمریکا به‌شمار می‌آمد. دولت آمریکا با از بین رفتن تهدیدهای شوروی در دهه ۱۹۹۰ راهبرد دفاعی-امنیتی منسجمی نداشت. عملیات حفظ صلح و اعمال مداخله‌های محدود و مجزا، بدون اهداف و اصول مشخص، در گوشه و کنار جهان بیانگر نوعی سردرگمی در راهبرد دفاعی-امنیتی آمریکا است. در واقع، آمریکا بیش از سیاست‌های موردی و خاص، نیازمند مفاهیم و اندیشه‌های بلندمدت بود، زیرا برای نخستین بار، مجبور به تدوین راهبرد جهانی شده بود. (Kissinger, 2001: 283) آمریکا در طول جنگ سرد و حتی پس از آن تا آغاز قرن ۲۱ با تهدیدهایی از سوی دولت‌ها مواجه بود. بنابراین، پس از یازدهم سپتامبر، سیاست دفاعی-امنیتی مبتنی بر مبارزه با تهدیدهای متقارن به سیاست تهاجمی با محوریت مبارزه با تهدیدهای نامتقارن تغییر یافت و نیز، توجه سیاست‌گزاران آمریکا نیز به منطقه خاورمیانه (کانون تهدیدهای نامتقارن) معطوف گردید. راهبرد تهاجمی دولت بوش علیه تهدیدهای نامتقارن مبتنی بر حمله‌های پیشدستانه و پیشگیرانه بود. حمله پیشدستانه بر مبنای مدارکی انکارنشده، دال بر حمله قریب‌الوقوع است (Joint Staff, 2001: 415) و حمله پیشگیرانه آغاز نبرد در شرایطی است که درگیری نظامی، قریب‌الوقوع نیست ولی به تأخیر انداختن آن ریسک بزرگی خواهد بود. (Joint Staff, 2001: 419) در واقع، حمله پیشگیرانه علیه تهدیدهای درازمدت است.

1. Preemptive war.

2. Preventive war.

سومین پیامد حادثه تروریستی یازدهم سپتامبر یک جانبه‌گرایی است. ایالات متحده با تکیه بر منابع داخلی برای انجام حمله‌های پیشدستانه و پیشگیرانه به صورت یک جانبه‌گرایانه اقدام کرد، چراکه دستیابی به اجماع را ناممکن می‌دانست و ادعا می‌کرد، هزینه‌های سیاست‌های یک جانبه‌گرایانه را با توجه به الگوی توزیع قدرت در نظام بین‌الملل، کنترل خواهد کرد. بنابراین، به دنبال ائتلاف برای مأموریت نبود و حتی نسبت به سازمان ملل متحد نیز، بی‌اعتنایی نشان می‌داد. به همین دلیل، در تحلیل سیاست خارجی آمریکا، صحبت از توانایی آنها برای تحقق اهداف نبود، بلکه تنها از اهداف و خواسته‌های آنها صحبت می‌شد. البته، هرچند گروهی، آمریکارادر پی اشغال افغانستان و عراق هژمون نامیدند، نمی‌توان آن را هژمون دانست. قدرت هژمون - علاوه بر داشتن بیشترین میزان قدرت - باید جایگاه برترش از طرف دیگر دولت‌ها و ملت‌ها به رسمیت شناخته شده باشد، اما در باره آمریکا چنین اتفاقی نیفتاده بود.

۲. سندهای راهبرد امنیت ملی آمریکا در دوران رئیس‌جمهوری بوش پسر و اوپاما: راهبرد

امنیت ملی، سند بالادستی در سندهای امنیتی آمریکا و تعیین‌کننده خط و مشی مقام‌های اجرایی این کشور در برخورد با مسائل و برای تأمین منافع ملی است. بررسی سندهای راهبرد امنیت ملی آمریکا در دوران رئیس‌جمهوری بوش پسر و اوپاما، یکی از عوامل مهم در شناخت سیاست خارجی این کشور در منطقه خاورمیانه اسلامی است. بدین منظور، ابتدا مهم‌ترین محور آنها را بررسی می‌کنیم و سپس شباهت‌ها و تفاوت‌های آنها را بیان خواهیم کرد.

۲-۱. راهبرد امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۰۲: مهم‌ترین محورهای نخستین سند

راهبرد امنیت ملی بوش پسر، عبارت است از:

- برتری جویی: به باور آمریکایی‌ها، این کشور موقعیت نظامی بی‌رقیب و نفوذ عظیم سیاسی-اقتصادی خود را فرصتی مغتنم می‌داند تا براساس منافع مشترک برای ایجاد امنیت بین‌المللی، اقدام کند و فواید آزادی را در سراسر جهان گسترش دهد. (Bush, 2002: 1). در رهبری جنگ علیه تروریسم، باید به ایجاد دوستان جدید و به روابط بین‌المللی

فعال و سازنده برای رویارویی با منازعه‌های قرن ۲۱ پرداخت. (Bush, 2002: 7) امروزه، بشر فرصت پیروزی بیشتر آزادی بر همه دشمنانش را در اختیار دارد. ایالات متحده نیز از مسئولیت خود برای رهبری این مأموریت بزرگ استقبال می‌کند. (Bush, 2002:6)

- مبارزه با تروریسم و اشاعه سلاح‌های کشتار جمعی: آمریکایی‌ها معتقدند: بزرگ‌ترین خطر علیه ملت آنها، پیوند افراط‌گرایی و فناوری است و بر این باورند که دشمن‌های آنان آشکارا اعلام کرده‌اند در تلاش برای دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی‌اند؛ شواهد نشان‌دهنده عزم راسخ آنها در این زمینه است (Bush, 2002:5) از این رو، اولویت اول آنها باید مختل و منهدم کردن سازمان‌های تروریستی در گستره جهانی و حمله علیه رهبری آنها، قطع حمایت‌های مادی و تأمین سرمایه تروریست‌ها باشد. این امر، توانایی تروریست‌ها را برای برنامه‌ریزی و فعالیت کاهش می‌دهد. (Bush, 2002: 5) در دوران جنگ سرد، بازدارندگی، دفاع موثری بود. بازدارندگی مبتنی بر تهدید به مقابله به مثل در اقدام علیه دولت‌های خودسر به شدت خطرپذیری که زندگی مردم و سرمایه‌های کشورشان را به خطر می‌اندازند ناکارآمد است. در دوران جنگ سرد، استفاده از سلاح‌های کشتار جمعی آخرین گزینه بود، اما دشمن‌های آمریکا آن را سلاحی انتخابی می‌دانند. هم‌پوشانی بین دولت‌های سازمان‌دهنده و حمایت‌کننده ترور و افراد جویای سلاح‌های کشتار جمعی موجب اقدام ایالات متحده علیه آنها می‌شود! (Bush, 2002: 15)

- حمله پیش‌دستانه: برای دفاع از خود قبل از شکل‌گیری تهدیدهای در حال ظهور علیه آنها اقدام خواهیم کرد. (Bush, 2002: v) ایالات متحده دیگر نمی‌تواند در مقابل هدف‌های مشخص تروریست‌ها و دولت‌های خودسر، مانند گذشته، حالت واکنشی به خود بگیرد. ما نمی‌توانیم اجازه دهیم دشمن ضربه اول را بزند. (Bush, 2002: 15)

- ترویج دموکراسی و حقوق بشر: حادثه یازدهم سپتامبر به آمریکا آموخت که کشورهای ضعیفی همانند افغانستان می‌توانند همچون کشورهای قدرتمند، خطر بزرگی علیه منافع ملی آن کشور ایجاد کنند. فقر در کنار نهادهای ضعیف و فاسد می‌تواند به تشکیل دولت‌های ضعیف، آسیب‌پذیر و مناسب برای شبکه‌های تروریستی

و قاچاق مواد مخدر منجر شود. تجارت آزاد و بازارهای آزاد، توانایی خود را برای فقرزدایی به اثبات رسانده‌اند. بنابراین، ایالات متحده با همه ملت‌ها، منطقه‌ها و جامعه تجاری جهانی همکاری خواهد کرد تا جهانی بنا کند که آزادانه تجارت کند و سبب رشد و رفاه گردد. (Bush, 2002: 5-15) آمریکا باید قاطعانه درباره مسائل غیر قابل مناقشه، بر شأن و منزلت انسان (حاکمیت قانون، محدود کردن قدرت مطلق دولت‌ها، آزادی بیان و عقیده، عدالت، حقوق زنان، بردباری و شکیبایی مذهبی و نژادی و محترم شمردن سرمایه‌های خصوصی) پافشاری کند. (Bush, 2002: 3)

سیاست گزاران آمریکا مدعی بودند، در جنگ علیه تروریسم هیچ گاه فراموش نخواهند کرد که سرانجام در حال جنگیدن برای ارزش‌های دموکراتیک و شیوه زندگی خود می‌باشند. آزادی و وحشت در حال جنگ هستند و این منازعه هیچ پایان آسان یا سریعی نخواهد داشت. (Bush, 2002: 7)

۲-۲- راهبرد امنیت ملی آمریکا از سال ۲۰۰۶: دومین و آخرین سند راهبرد امنیت ملی بوش پسر، در سال ۲۰۰۶ منتشر شد که آن را راهبرد امنیت ملی در دوران جنگ نامیده‌اند. در بخش‌هایی از آن آمده است: ضرورت آن سند، ناشی از گسترش تروریسم با منشأ ایدئولوژی به وجود آورنده حادثه یازدهم سپتامبر است. بر اساس این سند، اکنون آمریکا فرصتی بی سابقه برای ایجاد صلح در اختیار دارد. از آنجاکه ملت‌های آزاد به صلح گرایش دارند، بالطبع، گسترش آزادی آمریکا را امن‌تر خواهد ساخت! (Bush, 2006: 1) آمریکا در انتخاب بین ترس و جسارت انتخاب‌کننده جسارت است. پس، به جای اینکه بنشینند تا دشمن به کشورش برسد، در خارج از مرزها با آنها مبارزه می‌کند! راهبرد امنیت ملی آمریکا مبتنی بر دو رکن است:

رکن نخست ارتقای آزادی، عدالت و شأن انسانی بر اساس استانداردهای خود ساخته آمریکایی است. (Bush, 2006: 2) بیش از چندین سال، اولویت‌های جدایی ناپذیر مبارزه و غلبه بر تروریسم و گسترش آزادی سیاست آمریکا را هدایت کرده است. (Bush, 2006: 1) زیرا این موضوع منعکس کننده ارزش‌های آمریکایی و سبب

پیشبرد منافع آمریکامی شود. بقای آزادی در خانه به موفقیت آن در خارج بستگی دارد. (Bush, 2006: 3) قرن بیستم شاهد پیروزی آزادی بر فاشیسم و کمونیسم بود اما اکنون ایدئولوژی توتالیترا جدیدی آمریکا را تهدید می کند که ریشه آن نه در فلسفه سکولار، بلکه در انحراف از یک دین شکوهمند و پرافتخار قرار دارد!، که اساس و محتوای آن حتی متفاوت از ایدئولوژی های گذشته است، ولی ابزارهای آنها، چون عدم تساهل، کشتار، ترور، به بردگی کشاندن و سرکوب، به هم شبیه است.

سیاست آمریکامبتنی بر پیگیری و حمایت از جنبش ها و نهادهای دموکراتیک در هر ملت و فرهنگی باهدف کلی نابود ساختن همین استبداد در جهان کنونی است. (Bush, 2006: 1) آمریکا باید از آزادی و عدالت دفاع کند، زیرا این اصول برای آحاد مردم در هر نقطه از جهان، حکم فرماست. این اصول انکارنشدنی درباره شأن انسانی بیش از همه در نظام دموکراتیک آمریکا برآورده می شوند، (Bush, 2006: 2) با نابودی حکومت های استبدادی، باید به ملت های تازه آزاد شده کمک کنیم تا دموکراسی کارآمد بسازند؛ کشورهایی که برای شأن انسان احترام قایل اند در قبال شهروندان خود مسئولانه عمل می کنند و نسبت به همسایگان خود متعهدند. (Bush, 2006: 4) توسعه، تقویت کننده دیپلماسی و دفاع است و تهدیدهای بلندمدت پیش روی امنیت ملی آمریکا را با کمک به ایجاد جوامع با ثبات، سعادت مند و صلح آمیز کاهش خواهد داد. (Bush, 2006: 32-33)

رکن دوم راهبرد آمریکا مقابله با چالش های عصر خود با رهبری اجتماعی فزاینده از دموکراسی ها می باشد. بسیاری از مشکلات آمریکا از راه مرزها وارد می شوند؛ حل آنها، نیازمند تلاش های چندملیتی کارآمد است، ولی تاریخ نشان داده دیگران فقط هنگامی نقش خود را ایفا خواهند کرد که آمریکا نقش خود را ایفا کند. پس، آمریکا باید همچنان پیشگام باشد (Bush, 2006:2). نباید فراموش کرد که مبارزه با تروریسم از همان آغاز هم عرصه ای برای جنگ نظامی و هم میدانی برای جنگ اندیشه ها بود؛ جنگ علیه تروریست ها و جنگ علیه ایدئولوژی مخوف آنها. این جنگ در کوتاه مدت مستلزم استفاده از نیروی نظامی و ابزارهای دیگر قدرت ملی است. پیروزی در مبارزه با

تروریسم در بلندمدت به معنای پیروزی در جنگ اندیشه‌ها است، زیرا اندیشه می‌تواند سرانجام سرخوردگان را به جانیانی تبدیل کند که مصمم هستند، افرادی گناه را به قتل برسانند! هرچند مبارزه با تروریسم جنگی اندیشه‌ای است اما جنگ بین ادیان نیست. امروزه، تروریست‌های فراملیتی از دین اسلام به‌عنوان یک جهان‌بینی سیاسی خشن به نفع خود بهره‌برداری می‌کنند. تروریست‌ها ایده جهاد را، به دلخواه، به جنایت علیه کسانی تحریف می‌کنند که در نظر آنها کافریا غیرمؤمن شمرده می‌شوند، مثل مسیحی‌ها، یهودی‌ها، هندوها، مذاهب دیگر و همه مسلمان‌هایی که با آنها مخالف هستند، در حالی که - برخلاف ادعای آمریکایی - اکثر حمله‌های تروریستی پس از یازدهم سپتامبر در کشورهای اسلامی رخ داده و اکثر قربانی‌ها نیز مسلمان بوده‌اند. (Bush, 2006: 9) با این وصف، تروریست‌ها هیچ اشاره‌ایی به نقش آمریکا در ترورها نمی‌کنند!

بر پایه این سند، خاورمیانه بزرگ همچنان در کانون توجه جهانی قرار دارد. از مدت‌ها قبل، بسیاری از کشورهای خاورمیانه از نبود آزادی در رنج بوده‌اند. سرکوب سبب تقویت فساد، اقتصاد نامتوازن یا راکد، نارضایتی سیاسی، منازعه منطقه‌ای و افراط‌گرایی مذهبی شده است. با این حال، مردم خاورمیانه نیز دارای همان آرزوها و آرمان‌هایی هستند که همه مردم جهان دارند: آزادی، فرصت، عدالت، نظم و صلح. این خواسته‌ها هم‌اکنون در جنبش‌های اصلاح طلب نمود، پیدا کرده است. ایالات متحده به حمایت از تلاش اصلاح طلب‌ها برای تحقق زندگی بهتر برای خود و منطقه‌شان، متعهد است. آمریکا به دنبال خاورمیانه‌ای از دولت‌های مستقل است که با یکدیگر در صلح باشند و در بازارهای جهانی کالاها و خدمات و ایده‌ها به مشارکت پردازند. آمریکا در پی ایجاد چارچوبی می‌باشد که به اسرائیلی‌ها و فلسطینیان اجازه دهد در صلح و امنیت، به‌عنوان دو دولت دموکراتیک، در کنار یکدیگر زندگی کنند! در این منطقه، آمریکا همچنان به حمایت از تلاش‌ها برای اصلاحات و آزادی در متحدان سنتی نظیر مصر و عربستان سعودی ادامه می‌دهد. رژیم‌هایی همچون ایران و سوریه بدانند که آمریکا همچنان در کنار مردمانشان در مقابل سوء حاکمیت آنها خواهد ایستاد! در عراق نیز، همچنان به حمایت خود از مردم

عراق و حرکت تاریخی آنها از استبداد به سوی یک دموکراسی کارآمد ادامه خواهد داد! آمریکا برای تحکیم و گسترش آزادی و ایجاد امنیت و ثبات پایدار با دولت دموکراتیک و منتخب عراق، همکاری خواهد کرد! (Bush, 2006: 38)

جالب است در پایان این سند و در قالب نتیجه گیری، تأکید شده است که آمریکا با چالش های بزرگی روبروست. عصر فعلی، مستلزم یک راهبرد امنیت ملی بلندپروازانه است اما باید محدودیت های موجود در رسیدن به هدف را حتی برای قدرت بزرگی مثل آمریکا مدنظر قرار داشت. راهبرد امنیت ملی آمریکا با نگاهی آرمان گرایانه به هدف ها و نگاهی واقع گرایانه به ابزارها تدوین شده است. (Bush, 2006: 49)

۲-۳- راهبرد امنیت ملی آمریکا از سال ۲۰۱۰: اوپاما در سال ۲۰۱۰ راهبرد امنیت ملی ۵۲ صفحه ای را امضا کرد که مهم ترین قسمت های آن را مورد بررسی قرار می دهیم:

- تهدیدهای پیش روی آمریکا: ما برای موفق شدن باید با دنیا آنگونه که هست روبرو شویم. (Obama, 2010: 1) یازدهم سپتامبر، حادثه دگرگون کننده ای برای آمریکا بود و نشان داد چگونه گرایش هایی در فاصله ای دورتر از سواحل آمریکا می توانند امنیت مردم آمریکا را به خطر اندازند. این حمله ها واکنش سریع و شدیدی را از سوی آمریکا، متحدان و شرکای آن در افغانستان به دنبال داشت. این واکنش با تصمیم آمریکا به شروع جنگ در عراق ادامه یافت و نیروها، منافع و راهبرد امنیت ملی آمریکا بر این منازعه ها، تمرکز یافت.

تروریسم، تنهایی از تهدیدهای مهم در سطح جهان است. مهلک ترین خطر برای مردم آمریکا و امنیت جهانی، اشاعه سلاح های کشتار جمعی، به خصوص سلاح های هسته ای، است. توانایی های فضایی و سایبری قدرت بخش به زندگی روزانه و به عملیات های نظامی آمریکا در مقابل اختلال ها و حمله ها آسیب پذیرند. وابستگی به سوخت های فسیلی، گزینه های ما را محدود کرده است. تغییر آب و هوا و بیماری های مسری تهدیدکننده امنیت داخلی، بهداشت و سلامت مردم آمریکا است. این در حالی است که کشورهای ناتوان منشأ منازعه اند و امنیت منطقه ای و جهانی را به خطر

می‌اندازند. شبکه‌های جنایی جهانی، ناامنی ایجاد می‌کنند و کالاهای اشخاص را از مرزهای آمریکا رد می‌کنند که تهدیدی برای مردم است. (Obama, 2010: 8)

گرچه دچار بحران اقتصادی شده‌ایم، اما بدون شک آمریکا پیگیر تعهد خود نسبت به امنیت جهانی خواهد بود. این مهم با تمرکز بر شکست القاعده و وابستگی‌اش در افغانستان، پاکستان و سراسر جهان و تصمیم آمریکا به بازداشتن از تعرض و با جلوگیری از گسترش سلاح‌های خطرناک هسته‌ای انجام خواهد شد. (Obama, 2010: 1)

در عین حال، این جنگی جهانی علیه تروریسم یا اسلام نیست! آمریکا در جنگ است با شبکه‌ای خاص، یعنی القاعده و وابستگان تروریست آن، که از تلاش برای حمله به ایالات متحده و متحدان و شرکای آن حمایت می‌کنند. (Obama, 2010: 20)

که القاعده را نماینده نوعی اقتدار مذهبی نشان می‌دهد، نمی‌پذیرد. آنها رهبران مذهبی نیستند؛ آنها قاتل‌اند. نه اسلام و نه هر مذهب دیگری از کشتار بی‌گناهان، چشم‌پوشی نمی‌کند. (Obama, 2010: 22)

- تلاش برای عبور از بحران اقتصادی به منظور افزایش تحرک در سیاست خارجی: تهدید مستقیم نشان داده شده به وسیله حمله‌های مرگبار یازدهم سپتامبر، نیازمند رویکردی نیرومند و پایدار برای دفاع از آمریکا بود که در حال حاضر و در نتیجه آن، با بحران اقتصادی ویرانگری روبه‌رو شده‌ایم. (Obama, 2010: 1)

اقتصادی ویرانگری روبه‌رو شده‌ایم. محور تلاش‌های ما تعهد به احیای اقتصاد است، چراکه منبع قدرت آمریکا است و توانایی آمریکا را برای رهبری در جهان حفظ خواهد کرد. (Obama, 2010: 2)

امنیت ملی آمریکا از داخل شروع می‌شود. آنچه در داخل مرزهای آمریکا صورت می‌گیرد، همواره منشأ قدرت آمریکا بوده است. بنابراین، در گام نخست، باید اساس قدرت آمریکا را از نو بسازیم. در درازمدت، رفاه مردم آمریکا تعیین‌کننده قدرت آن کشور در جهان خواهد بود. شکوفایی و رونق اقتصادی ما، منبع قدرت ماست، هزینه‌های نظامی ما را تأمین می‌کند و پشتیبان تلاش‌های دیپلماتیک و توسعه ماست و منبع اصلی نفوذ ما در جهان به‌شمار می‌رود. (Obama, 2010: 9)

بازسازی اقتصادمان هستیم تا به عنوان موتور محرکه فرصت برای مردم آمریکا و منبعی برای نفوذ آمریکا در خارج، خدمت نماید. (Obama, 2010: 10)

- برتری جویی و تلاش برای تبدیل شدن به قدرتی هژمون: راهبرد امنیت ملی ما متمرکز بر احیای رهبری آمریکاست تا بتوانیم به گونه‌ای مؤثرتر، منافع ملی خود را در قرن ۲۱ پیش ببریم. بنابراین، ما آن را به وسیله بنا کردن منابع قدرت در داخل انجام خواهیم داد، البته، هنگامی که بتوانیم نظم بین‌المللی با توانایی مواجهه با چالش‌های زمانه را شکل دهیم، زیرا آنچه در درون مرزهای مان صورت می‌گیرد، تعیین‌کننده قدرت و نفوذ ما در خارج است. (Obama, 2010: 2)

الگو بودن آمریکا مؤلفه‌ای حیاتی از اصول اساسی ماست. حقوق بشر، امکان رهبری ما را فراهم ساخته است. تلاش‌های ما برای زنده نگه داشتن ارزش‌های مان و حمایت از اصول دموکراتیک، زیربنای حمایت ما از آرزوهای ستم‌دیدگان در خارج است. (Obama, 2010: 10) مؤثرترین راه برای ایالات متحده آمریکا برای پیش بردن ارزش‌های زندگی کردن با آنهاست. تعهد آمریکا نسبت به دموکراسی، حقوق بشر و حاکمیت قانون، منابع اصلی و حیاتی قدرت و نفوذ ما در جهان هستند. (Obama, 2010: 2) با این حال، برخی روش‌های به کار گرفته شده در پیگیری امنیت، تهدیدکننده وفاداری ما نسبت به ارزش‌هایی است که ترویج دادیم و رهبری ما را نیز، سبب شده بودند. این امر، توانایی ما در حمایت از جنبش‌های دموکراتیک در خارج به چالش کشیدن کشورهای نقض‌کننده هنجارهای حقوق بشر و به کارگیری گسترده‌تر رهبری مان در جهان را برای همیشه تضعیف می‌کند. اگر ما ارزش‌های مان را برای امنیت به خطر بیندازیم، هر دوی آنها را تضعیف خواهیم کرد، ولی اگر ارزش‌های مان را تقویت کنیم، منبع مهمی برای رهبری و قدرت در جهان خواهیم داشت. (Obama, 2010: 10)

آمریکا توانایی‌های فراهم‌کننده رهبری خود در طول دهه‌های آینده را حفظ می‌کند. ما از بزرگ‌ترین اقتصاد و قدرتمندترین ارتش جهان، اتحادهای قوی، جاذبه فرهنگی پر طراوت و تاریخ رهبری توسعه اقتصادی و اجتماعی، برخورداریم. (Obama, 2010: 9)

برای موفقیت، باید همه عناصر قدرت آمریکا را متوازن و هماهنگ سازیم و ظرفیت امنیت ملی را برای قرن ۲۱، به روز کنیم. ما باید برتری متعارف نظامی را با تقویت توانایی آن برای شکست تهدیدهای نامتقارن، حفظ کنیم. (Obama, 2010: 5) روزآمدسازی نهادها، تقویت هنجارهای بین‌المللی و اجرای حقوق بین‌الملل، تنها وظیفه ایالات متحده نیست، اما این وظیفه‌ای است که ما به همراه ملت‌های همفکر می‌توانیم رهبری کنیم.

(Obama, 2010: 3)

- چندجانبه‌گرایی: از نکات دیگر سند راهبردی آن است که آمریکا هرگز از طریق انزواگرایی در نیل به اهداف خود موفق نبوده، باید با جهان به گونه‌ای جامع و پایدار وارد تعامل شود؛ تعامل یعنی مشارکت فعالانه آمریکا در روابطی که در آن سوی مرزها، جریان دارد. (Obama, 2010: 11) در گذشته، عامل پیشرفت آمریکا، توانایی شکل‌دهی به تغییر - و نه تغییر یافتن - به وسیله دولت و سیاست امنیت ملی بوده است. برای مثال، زمانی که جهان با فاشیسم مواجه شد، آمریکا خود را برای برنده شدن در جنگ و شکل دادن به صلح مهیا کرد. اکنون، دوباره باید آمریکا را به موقعیتی برسانیم که منافع متقابل میان دولت‌ها و ملت‌های دموکراتیک را حمایت کند. (Obama, 2010: 9) ما بعد از جنگ جهانی دوم با پیگیری منافع در چارچوب نهادهای چندجانبه‌ای مانند سازمان ملل متحد - و نه در خارج از آنها - به موفقیت رسیدیم. (Obama, 2010: 12) تعامل آمریکا با نزدیک‌ترین دوستان و هم‌پیمانان، از اروپا تا آسیا و از آمریکای شمالی تا خاورمیانه را در بر می‌گیرد. آمریکا همچنان به تعمیق همکاری با دیگر مراکز نفوذ قرن ۲۱ - مثل چین، هند و روسیه - بر اساس منافع و احترام متقابل ادامه خواهد داد. همچنین، ما دیپلماسی و برنامه‌ای را دنبال خواهیم کرد که از ظهور شریک‌های موفق و جدید حمایت کند. به دولت‌های متخاصم، انتخاب روشنی پیشنهاد می‌کنیم: وفاداری به هنجارهای بین‌المللی و پیشبرد منافع اقتصادی و سیاسی - که از همگرایی بیشتر با جامعه بین‌المللی به دست می‌آید - یا امتناع از پذیرش این راه و تقبل پیامدهای آن از

جمله انزوای بیشتر. ما می توانیم با تعامل فرصت هایی برای حل اختلاف ها ایجاد کنیم و حمایت جامعه بین المللی را نسبت به اقدام های مان تقویت کنیم. (Obama, 2010: 11)

در سال های اخیر، ناامیدی آمریکا از نهادهای بین المللی منجر شده تا در برخی از موقعیت ها، با سازمان ملل متحد به صورت غیر رسمی تعامل داشته باشد. (Obama, 2010: 13)

آمریکا باید، همچون پس از جنگ جهانی دوم، برای آینده آماده شود و رویکرد همکاری جوینه میان ملت ها را برای رسیدن به نتیجه، تقویت کند. (Obama, 2010: 1)

در نیای چالش های فراملی، آمریکا به سرمایه گذاری برای تقویت نظام بین الملل، نیاز خواهد داشت و باید در چارچوب ها و نهادهای بین المللی فعالیت کند. (Obama, 2010: 13)

ما باید تعهد آمریکا را بر تقویت نهادهای بین المللی و تحریک کنش جمعی متمرکز نماییم که به تحقق منافع مشترک کمک می کند، مانند: مبارزه با افراط گرایی خشونت آمیز، متوقف کردن گسترش سلاح های هسته ای و تأمین امنیت مواد هسته ای، دستیابی به رشد اقتصادی پایدار و متوازن، پیدا کردن راه حل های مبتنی بر همکاری برای تهدیدهایی نظیر تغییر آب و هوا، درگیری مسلحانه و بیماری های همه گیر. (Obama, 2010: 3)

البته، نهادهای بین المللی به تنهایی نمی توانند هیچ نوع نظم بین المللی را پشتیبانی کنند. منافع متقابل ما باید بر اساس منافع دوجانبه، چندجانبه و جهانی باشد که برطرف کننده منابع اساسی ناامنی است و حوزه های جدید همکاری را ایجاد می کنند. علاوه بر ساختن اتحادهای سنتی، مشارکت با مراکز جدید نفوذ را توسعه می دهیم. این رویکردها در مجموع به ما اجازه خواهند داد که همکاری جهانی مؤثرتری را برای مقابله با چالش هایی که مرز نمی شناسند و هر کشوری را تحت تأثیر قرار می دهند، ایجاد کنیم. (Obama, 2010: 40-41)

- استفاده از نیروی نظامی به عنوان آخرین گزینه: کشورهایی که مسئولیت پذیر نیستند فرصت های ناشی از همکاری بین المللی را از دست خواهند داد. جایگزین های مؤثر و معتبر برای کنش نظامی - از تحریم ها تا منزوی کردن - باید برای تغییر رفتار به اندازه کافی قوی باشند؛ به همان اندازه باید اتحادها و توانایی های نظامی خود را مجدداً

تقویت کنیم. (Obama, 2010: 12) اگر استفاده از زور ضروری باشد، قبل از جنگ همه گزینه‌ها را در صورت امکان به کار خواهیم بست و بادقت هزینه‌ها و خطرهای کنش در مقابل هزینه‌ها و خطرهای انفعال را می‌سنجیم. ایالات متحده باید حق اقدام یک‌جانبه در مواقع ضروری را برای دفاع از کشور و منافع خود، حفظ کند. وقتی استفاده از زور ضروری باشد، ما به گونه‌ای اقدام خواهیم کرد که منعکس‌کننده ارزش‌های ما باشد و مشروعیت ما را تقویت کند. همچنین، حمایت بین‌المللی گسترده‌ای را از راه کارکردن با نهادهایی نظیر ناتو و شورای امنیت سازمان ملل متحد کسب خواهیم کرد. (Obama, 2010: 22) در شرایط فعلی، می‌دانیم نظم بین‌المللی که همه کشورهای در آن حقوق و مسئولیت‌های خود را داشته باشند، دست‌نیافتنی باقی خواهد ماند و گاهی برای مقابله با تهدیدها استفاده از زور ضروری خواهد بود. (Obama, 2010: 13) آمریکا تنها کشور با توانایی انجام عملیات‌های بزرگ نظامی در مسافت‌های بسیار دور است. ارتش ما به مستحکم کردن اساس رهبری جهانی و امنیت ملی ما ادامه می‌دهد؛ وقتی از آن به طور مناسب استفاده کنیم، امنیت و رهبری ما تقویت می‌شود، اما استفاده زیاد از توان نظامی، غفلت از سرمایه‌گذاری یا به‌کارگیری ابزارهای مکمل و یا اقدام یک‌جانبه سبب فشار بیش از حد بر ارتش، تحمیل مسئولیت سنگین‌تر بر مردم آمریکا و شناخته شدن رهبری ما در سراسر جهان با نیروی نظامی خواهد شد. (Obama, 2010: 17-18)

- **ترویج حقوق بشر و ارزش‌های آمریکایی:** مادر موافقت با تمرکز بر پایه و اساس قدرت و نفوذمان، ارزش‌های جهانی گسترش یافته را به وسیله زندگی کردن با آنها در داخل کشور پیش می‌بریم و در صدد تحمیل این ارزش‌ها با زور و فشار نخواهیم بود! در عوض، کوشش می‌کنیم با استقبال از همه جنبش‌های دموکراتیک صلح‌طلب، هنجارهای بین‌المللی را به نفع حقوق بشر تقویت کنیم! از توسعه نهادهای درون دموکراسی‌های شکننده حمایت می‌کنیم؛ حقوق بشر را به عنوان قسمتی از گفتگو با دولت‌های سرکوب‌گر کامل می‌کنیم و از گسترش تکنولوژی‌هایی که تسهیل‌کننده آزادی دسترسی به اطلاعات‌اند، پشتیبانی می‌کنیم. همچنین، ما فرصت اقتصادی را

به‌عنوان یکی از جنبه‌های حقوق بشر می‌دانیم و در صدد هستیم تا شرافت همه مردان و زنان را از با حمایت از بهداشت جهانی، امنیت غذایی و همکاری‌های بین‌المللی ارتقا بخشیم. (Obama, 2010: 5) آمریکا از گسترش دموکراسی و حقوق بشر در خارج حمایت می‌کند، زیرا حکومت‌هایی که به این ارزش‌ها احترام می‌گذارند عادل‌تر، صلح‌جو تر و مشروع‌تر اند. همچنین، ما این کار را به این دلیل انجام می‌دهیم که موفقیت این ارزش‌ها در خارج، ترویج‌دهنده محیطی است که از منافع ملی آمریکا حمایت می‌کند. سرانجام، نظام‌های سیاسی‌ای که از حقوق جهان‌شمول حفاظت می‌کنند با ثبات‌تر، موفق‌تر و امن‌تر اند. (Obama, 2010: 37)

تحلیل راهبرد کلان آمریکا پس از یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ و خاورمیانه اسلامی

بررسی راهبرد کلان آمریکا در این مقطع زمانی، مهم‌ترین عامل درک علل اصلی توجه سیاست خارجی آمریکا به منطقه خاورمیانه اسلامی است، چراکه راهبرد کلان است که جهت‌گیری حاکم بر سیاست خارجی آمریکا را مشخص می‌کند. راهبرد کلان، فرایندی سه‌بخشی مبتنی بر تعیین منافع حیاتی، شناسایی تهدیدهای متوجه آنها و تصمیم‌گیری برای دستیابی و حفاظت از این منافع به بهترین نحو ممکن با استفاده از منابع سیاسی، نظامی و اقتصادی است. در این دوره از سیاست خارجی آمریکا، جوهره اصلی منافع ملی تبدیل شدن به قدرتی هژمون و بلامنزاع است. دیگر منافع ملی نیز، در این راستا قرار می‌گیرند. این کشور با خودبرتری ناشی از فروپاشی شوروی کوشید از فرصت بین‌المللی ایجاد شده به وسیله حادثه تروریستی یازدهم سپتامبر بهره‌برداری کند تا نظم جهانی مورد نظرش را در عرصه نظام بین‌الملل پدید آورد و زمینه‌های تداوم برتری خود را ایجاد کند. بدین ترتیب، باید کنترل منابع انرژی و بازیگرها را در اختیار می‌گرفت. هدف آمریکا کاهش هزینه‌های تبدیل شدن به قدرتی هژمون و بلامنزاع در سطح جهان با تسلط بر منطقه خاورمیانه اسلامی بود، چراکه این منطقه دارای منابع فراوان انرژی و، همچنین، بازیگرهای دولتی و غیردولتی خارج از کنترل آنهاست.

درواقع، آمریکا در سطح منطقه خاورمیانه اسلامی در فرایندی ترکیبی و توأمان، از یک سو، در پی کنترل بازیگرها و رخدادها در شکل مبارزه با تروریسم، جلوگیری از اشاعه سلاح‌های کشتار جمعی، دموکراتیک کردن کشورهای منطقه و حفظ امنیت رژیم اشغال‌گر قدس است و، از سوی دیگر، در صدد کنترل منابع از راه مدیریت انرژی برآمده است. بدین وسیله، ضمن کنترل و اعمال فشار بر قدرت‌های رقیب بالقوه نظیر اروپا، چین، هند و ژاپن می‌تواند از دستیابی تروریست‌ها به دلارهای نفتی جلوگیری کند و ریشه‌های آن را بخشکاند. مطابق آنچه از سندهای راهبردی امنیت ملی آمریکا برمی‌آید، آنها با تحقق اهداف شان در منطقه خاورمیانه اسلامی، خواهند توانست بر «دگرآهبردی» خود فائق آیند. بنابراین، با توجه به مقبولیت نظام‌های دموکراتیک در سطح جهان و مدیریت انرژی می‌توانند قدرت‌های رقیب بالقوه را کنترل کنند و، از این راه، مدیریت رخدادهای بین‌المللی را در اختیار گیرند.

سیاست‌گزاران این کشور، خطر تهدیدکننده منافع ملی را تهدیدهای نامتقارن ناشی از تروریسم می‌دانند. نامتقارن بودن تروریسم بدین دلیل است که دو طرف منازعه، بر خلاف دوران جنگ سرد، دولت-ملت‌ها نیستند، بلکه یک طرف منازعه، دولت آمریکا و طرف دیگر، شبکه‌های تروریستی است. از آنجاکه سیاست‌گزاران آمریکا پایگاه اصلی تروریست‌های پدیدآورنده حادثه یازدهم سپتامبر را منطقه خاورمیانه می‌دانستند، توجه خود را به این منطقه معطوف داشتند. ایالات متحده به منظور مقابله با تهدیدهای نامتقارن تروریستی کوشید از قدرت هوشمند استفاده کند؛ قدرت سخت بهره‌گیری از قدرت اقتصادی (تشویق) و قدرت نظامی (تهدید) به شکل جداگانه یا ترکیبی است و قدرت نرم توانایی جذب دیگران از طریق جذابیت‌های فرهنگی، آرمان‌های سیاسی و سیاست‌هاست. (Rosefelde and Quinn Mills, 2013: 111) بدین ترتیب، قدرت هوشمند، توانایی ترکیب قدرت سخت و نرم در راهبردی مؤثر است. (Nye, 2011: 22-23) آمریکادر حمله پیش‌دستانه به افغانستان و حمله پیشگیرانه به عراق از قدرت سخت نظامی استفاده کرد. پس از آن، کوشید با ترویج ارزش‌های به اصطلاح لیبرال-دموکراسی در

این دو کشور و دیگر کشورهای منطقه خاورمیانه، به نوعی ملت‌سازی دست بزنند. ملت‌سازی به معنای ایجاد هویت ملی جدید با تغییر و بازسازی عوامل انسجام‌بخش سیاسی، مذهبی، فرهنگی، اجتماعی و تاریخی یک ملت است. سیاست‌گزاران آمریکا، با توجه به تعیین‌کنندگی مذهب و فرهنگ در کشورهای اسلامی منطقه خاورمیانه، قصد دارند با تغییر در این دو عامل اساسی، زمینه تغییر در دیگر عوامل انسجام‌بخش ملی را فراهم آورند. این فرایند تدریجی با تغییر ذائقه‌ها، ارزش‌ها و هنجارها و، سپس، آرمان‌ها و آرزوهای در پی حاکمیت ارزش‌ها و معیارهای لیبرال - دموکراسی در منطقه خاورمیانه اسلامی است. از این طریق، راه آنها در مبارزه با مقاومت ناشی از ارتقای سطح دانایی و بیداری اسلامی مردم منطقه اسلامی خاورمیانه، هموار می‌گردد. بدین ترتیب، به اعتقاد خودشان، علاوه بر خشکاندن ریشه‌های تروریسم، هزینه‌های تسلط بر منطقه و منابع انرژی آن نیز کاهش می‌یابد. بنابراین، با وقوع حادثه یازدهم سپتامبر، زمینه بسیار مناسبی برای حضور گسترده و همه‌جانبه آمریکا در منطقه خاورمیانه پدید آمد و این منطقه به جغرافیای هدف راهبردی آمریکا تبدیل شد، زیرا فرایند سه‌بخشی راهبرد کلان ایالات متحده تنها در این منطقه تعریف می‌شود. البته، عملکرد آنها در سطح منطقه خاورمیانه اسلامی نشان‌دهنده فقدان هوشمندی و استفاده بیشتر آنها از قدرت سخت است که در موارد زیر به شکل ملموسی نشان داده شده است:

۱. تحلیل مقایسه‌ای سندهای راهبرد امنیت ملی آمریکا: در این مقایسه، ابتدا یک جمع‌بندی از سندهای راهبرد امنیت ملی دوره رئیس‌جمهوری بوش انجام می‌دهیم و، سپس، آن را با سند راهبرد امنیت ملی آمریکا در دوره اوباما مقایسه می‌کنیم.

- دغدغه اصلی سیاست‌گذارهای آمریکاد در سندهای راهبرد امنیت ملی سال‌های ۲۰۰۲ و ۲۰۰۶ مبارزه با تروریسم، جلوگیری از اشاعه سلاح‌های کشتار جمعی، نابودی تروریسم و، سرانجام، تبدیل شدن به قدرت هژمون و بلامنازع جهانی است.

- محورهای اصلی این اسناد اقدام پیشدستانه و پیشگیرانه، یک‌جانبه‌گرایی، مبارزه با تروریسم و افراط‌گرایی اسلامی، مداخله‌گرایی، جلوگیری از اشاعه سلاح‌های کشتار جمعی، توسعه آزادی و توسعه دموکراسی است.

- خیزش آمریکا برای اعمال هژمونی، مشهود است، به گونه‌ای که جایگاه رهبری جامعه بین‌المللی برای مقابله با تروریسم را برای خود، قایل شده‌اند.

- در این اسندها، به خصوص در سند سال ۲۰۰۶، امنیت ایالات متحده را متأثر از وضعیت درونی دیگر کشورها دانسته‌اند. رابطه مستقیمی بین آزادی در آمریکا و آزادی در دیگر کشورها برقرار کرده‌اند و تنها راه ایجاد صلح در جهان را بالا بردن آزادی‌های اساسی از راه براندازی نظام‌های خودکامه، بالا بردن کارآمدی دموکراسی‌ها، تجارت آزاد و سیاست‌های مبتنی بر توسعه دانسته‌اند.

- تأکید فراوان این اسندها بر مؤلفه‌هایی نظیر آزادی و دموکراسی در خاورمیانه اسلامی بیانگر خواست آنها مبنی بر ایجاد تغییرهای وسیع در منطقه بود. به عقیده آنها، ضروری‌ترین کارها و اقدام‌ها باید در جهان اسلام انجام شود.

- در سند سال ۲۰۰۲ مبارزه با تروریسم بیشتر مبتنی بر بهره‌گیری از قدرت سخت نظامی بود، اما مبارزه با تروریسم در سند سال ۲۰۰۶ بیشتر بر اساس استفاده از قدرت نرم استوار است.

۲. شباهت‌های راهبردهای امنیت ملی بوش و اوپاما: بخشی از این شباهت‌ها را می‌توان

چنین برشمرد:

۱-۲. برتری جویی و تلاش برای تبدیل شدن به قدرتی هژمون: شباهت راهبردهای امنیت ملی آمریکا در دوره رئیس‌جمهوری بوش و اوپاما در تلاش آنها برای ارتقای جایگاه این کشور به قدرتی هژمون و بلامنازع در سطح نظام بین‌الملل است، به آن دلیل که در حال حاضر دوره ششم سیاست خارجی این کشور را شاهد هستیم و تنها بر قدرت بازمانده از دوران جنگ سرد به دنبال حفظ و تثبیت این برتری در نظام بین‌الملل است. بدین منظور، اینان منافع ملی خود را آن‌گونه که در راهبرد کلان این کشور پس از یازدهم

سپتامبر بیان شد، تعریف کرد. البته، این به معنای موفقیت آنها در زمینه دستیابی به منافع ملی تعریف شده نیست. باید اضافه کرد که از مفاهیم سنتی همچون حاکمیت ملی، استقلال، تمامیت ارضی و کاربرد مشروع زور در روابط بین الملل دوری کرده‌اند و، در عین حال، به دنبال مشروعیت بخشی به مفاهیمی نظیر مداخله گرایی، نقض حاکمیت ملی و تمامیت ارضی، جنگ و حتی تغییر نظام سیاسی کشورهای هدف بوده‌اند.

۲-۲. تلاش ناموفق در بهره‌گیری از قدرت هوشمند: دکترین بوش تهدیدهای ناشی از تروریسم را در سه دسته، تقسیم‌بندی می‌کرد. سازمان‌های تروریستی دارای بُرد جهانی، دولت‌های ضعیف پناه‌دهنده و یاری‌دهنده تروریست‌ها و دولت‌های سرکش که تهدیدی مضاعف شمرده می‌شدند، چراکه نه تنها به دنبال سلاح‌های کشتار جمعی بودند بلکه آنها را در اختیار متحدهای تروریست خود می‌گذاشتند. (Record, 2004: 33)

دولت بوش پس از حادثه سپتامبر ۲۰۰۱ با انجام حمله‌های پیشدستانه علیه افغانستان و پیشگیرانه بر ضد عراق به مبارزه با تروریسم و حمایت‌کنندگان آنها پرداخت. آمریکا با چنین حمله‌هایی امکان به وجود آمدن یازدهم سپتامبر دیگری را از بین برد.

گام نخست، دولت‌سازی بود. پس از آن، دولت آمریکایی بایست با ترویج ارزش‌های لیبرال دموکراسی در سطح منطقه خاورمیانه (ملت‌سازی)، ضمن خشکاندن ریشه‌های افراط‌گرایی به وجود آورنده حادثه یازدهم سپتامبر، زمینه تحقق منافع ملی مورد نظرشان را نیز فراهم می‌کرد. برنامه پنج‌مرحله‌ای آنها برای ایجاد تغییرهای بنیادین و وسیع در سطح منطقه خاورمیانه و جهان اسلام شامل دولت‌سازی، ملت‌سازی، نخبه‌سازی، فرهنگ‌سازی و مذهب‌سازی بود. (حسینی، ۱۳۸۳: ۹-۱۲) در عمل، آمریکا تلاشی بیهوده در اشاعه لیبرال-دموکراسی و متبلور ساختن ویژگی‌های عصر روشنگری در منطقه خاورمیانه اسلامی از طریق فشار از بیرون به گونه‌ای تهاجمی و با تکیه بر قدرت نظامی داشت. محور مقاومت منطقه خاورمیانه، گرچه مخالفتی با از بین رفتن افراط‌گرایی نداشت، می‌خواست ضمن حفظ هویت اصیل اسلامی همانند دیگر کشورها، آزادانه تعیین‌کننده سرنوشت خویش باشد و در چارچوب منشور سازمان ملل

متحد زندگی مسالمت‌آمیزی با دیگر کشورها داشته باشد. چنین امری مانع از سلطه آمریکا بر منطقه خاورمیانه می‌شد. از آن سو، آمریکا نیز باید هژمونی جهانی خود را با تسلط بر منطقه خاورمیانه اسلامی آغاز می‌کرد. بدین ترتیب، شاهد تلاش آمریکا برای از بین بردن محور مقاومت در منطقه بودیم. با جنجال درباره مسئله هسته‌ای ایران، ترور نخست‌وزیر لبنان و خروج ارتش سوریه از این کشور، زمینه تجاوز ۳۳ روزه رژیم اشغالگر قدس را به لبنان با هدف خلع سلاح حزب‌الله فراهم کرد. با مقاومت پیروزمندانه حزب‌الله لبنان، رژیم اشغالگر قدس، تجاوز ۲۲ روزه به غزه را با هدف نابودی حماس آغاز کرد. در این جبهه نیز، رژیم صهیونیستی شکست خورد. در واقع، آمریکا قصد داشت با تضعیف یا نابودی مقاومت در لبنان و فلسطین و پس از آن تغییر نظام سیاسی سوریه، هزینه‌های قطع تنه اصلی درخت مقاومت (ایران) در منطقه خاورمیانه را کاهش دهد، چون برای قطع درخت تنومند ابتدا باید شاخه‌های اصلی آن را قطع کرد تا هنگام قطع تنه اصلی، خسارت کمتری به محیط اطراف وارد شود. سرانجام، دوره رئیس‌جمهوری بوش با شکست آمریکا از محور مقاومت پایان یافت.

۳. **وجه تفاوت راهبردهای امنیت ملی بوش و اوباما:** بخشی از این تفاوت‌ها در ادامه

ذکر می‌شود:

۳-۱. **تفاوت در تعیین تهدیدهای اعلامی:** سندهای راهبرد امنیت ملی بوش، تهدیدهای پیش‌روی آمریکا را تروریسم و اشاعه سلاح‌های کشتار جمعی بیان می‌کرد، اما سند راهبرد امنیت ملی اوباما به تهدیدهای وسیع‌تری از جمله تروریسم، توانایی‌های فضایی و سایبری، وابستگی به سوخت‌های فسیلی، تغییر آب و هوا و بیماری‌های مسری، منشأ منازعه بودن کشورهای ناتوان و شبکه‌های جنایی جهانی اشاره می‌کند و مهلک‌ترین خطر برای مردم آمریکا و امنیت جهانی را اشاعه سلاح‌های کشتار جمعی، به خصوص سلاح‌های هسته‌ای می‌داند. البته، بر اساس راهبرد امنیت ملی اوباما، آمریکا در حال جنگ با شبکه القاعده و تروریست‌های حمایت‌کننده‌های آن است. بدین ترتیب، در سیاست‌های اعلامی دامنه کوچک‌تری را برای دشمن تعریف کرده‌اند.

علاوه بر این، تهدیدهای سایبری برای نخستین بار در راهبرد امنیت ملی او باما مطرح شده است. این نوع از تهدیدها در دوره بوش در سند راهبرد ملی نیروهای مسلح آمریکا^۱ در سال ۲۰۰۶ کانون توجه قرار گرفته بود. این سند راهبردی در سه بخش جداگانه منتشر شده بود. سومین بخش آن راهبرد ملی نیروهای مسلح برای عملیات‌های فضای سایبر^۲ بود.

۳-۲. یک‌جانبه‌گرایی بوش و تأکید او باما بر چندجانبه‌گرایی: دولت بوش برای مبارزه با تروریسم از حمله‌های پیشدستانه و پیشگیرانه بهره برد. بدیهی است که بسیاری از کشورها حاضر به همکاری با آمریکا در این زمینه نبودند. آمریکا نیز با تکیه بر منابع در اختیار، سعی داشت به آنچه تهدیدهای گریزناپذیر در کوتاه‌مدت و بلندمدت می‌نامید، حمله کند. توان اقتصادی ناشی از شکوفایی اقتصادی این کشور در دهه ۱۹۹۰، به‌خصوص در دوره ریاست جمهوری کلینتون، و قدرت نظامی آن، بستر ساز چنین رفتاری از سوی آمریکا بودند. آمریکا برای حمله، اولویت را به ائتلاف نمی‌داد؛ اولویت با انجام حمله بود. حتی آمریکا به دنبال اقناع سازمان ملل متحد نیز نبود اما ناکامی‌های آنها در دستیابی به اهداف و عدم موفقیت آنها در نابودی یا حتی کنترل تروریسم، موجب افزایش هزینه‌های سیاست خارجی یک‌جانبه‌گرایانه شد. به‌ویژه در بُعد خارجی نارضایتی افکار عمومی در سطح منطقه خاورمیانه اسلامی و سطح نظام بین‌الملل شدت یافت. در داخل کشور نیز فعالیت‌های مخالفان جنگ با بروز بحران مالی روندی افزایشی یافته بود. بدین ترتیب، دولت او باما برای کاهش هزینه‌ها، مبارزه با تروریسم را در سیاستی چندجانبه‌گرایانه تعریف کرد، البته، ضمن اینکه تروریسم و اشاعه سلاح‌های کشتار جمعی در صدر تهدیدهای پیش‌روی آمریکا است، این قدرت،

۱. سندهای راهبرد ملی نیروهای مسلح (National Military Strategy (NMS) مطابق با اهداف راهبرد امنیت ملی منتشر شده از سوی رئیس‌جمهور از طرف رئیس ستاد مشترک نیروهای مسلح صادر می‌شود. بنابراین، در جایگاه پایین‌تری نسبت به راهبرد امنیت ملی قرار دارد.

2. National Military Strategy for Cyberspace Operations 2006 (NMS-CO).

تهدیدهای دیگری را با هدف زمینه‌سازی برای همکاری با دیگر کشورها و بهره‌گیری از مشارکت آنها برمی‌شمارد. در واقع، آمریکا ناچار به اتخاذ سیاست خارجی چندجانبه‌گرایانه بود. امنیت داخلی آمریکا به وسیله بحران اقتصادی تهدید می‌شد و باید مشارکت دیگر کشورها و نهادهای بین‌المللی با هدف کاهش هزینه‌ها جلب می‌شد، چراکه در صورت تشدید بحران اقتصادی، امکان بروز و تقویت گرایش‌های انزواطلبانه در آمریکا پدید می‌آمد.

نتیجه‌گیری

در دوران جنگ سرد منافع ملی آمریکا مبتنی بر حذف اتحاد جماهیر شوروی بر محوریت اشاعه سرمایه‌داری و تسلط اقتصادی بر اروپا بود و بیشتر در منطقه اروپای غربی تحقق‌پذیر بود. کانون جغرافیایی خطرهای تهدیدکننده نیز، از طرف اروپای شرقی ناشی از حضور شوروی و ارتش سرخ در این منطقه بود و، در نهایت، راهبرد سد نفوذ شوروی غالباً در منطقه اروپای غربی پیگیری شد. در واقع، جنگ سرد از اروپا آغاز شده بود و بر محوریت اروپا متمرکز بود و در همان‌جا نیز، خاتمه یافت. حتی آمریکا برای تأمین امنیت متحدان اروپایی و، سرانجام، برای حفظ امنیت خود به دنبال حفظ ثبات در منطقه خاورمیانه بود تا از نفوذ شوروی در این منطقه مهم، جلوگیری کند، ولی با فروپاشی شوروی و با تغییر ساختار نظام بین‌الملل و وقوع حادثه یازدهم سپتامبر، منطقه خاورمیانه اسلامی - که در دوران جنگ سرد در سیاست خارجی آمریکا جایگاهی فرعی داشت - منطقه جغرافیای هدف و کانون توجه قرار می‌گیرد، زیرا راهبرد کلان آمریکا در این مقطع زمانی در منطقه جغرافیایی خاورمیانه اسلامی قابلیت تعریف دارد. به عبارت دیگر، منافع ملی آن در این منطقه به دست می‌آید و جغرافیای حیات‌بخش تهدیدهای نامتقارن آن، چالش‌گر آمریکاست و، در نهایت، راهبرد مقابله با این تهدیدها برای تأمین منافع ملی، مربوط به منطقه خاورمیانه اسلامی است. در واقع، سیاست‌گذاری‌های ناموفق آنها با محوریت ایجاد تغییرهای بنیادین بیان شده در این

منطقه صورت می‌پذیرد. همان‌طور که بیان شد، هدف آمریکا، تبدیل شدن به قدرت بلامنازع در سطح جهان با تسلط بر منطقه خاورمیانه اسلامی و تسری آن به سراسر جهان است. البته، این هدف با توجه به مقاومت ناشی از ارتقای سطح دانایی و بیداری اسلامی مردم منطقه روز به روز با چالش‌های بیشتری مواجه می‌شود و توانایی آمریکا را کاهش می‌دهد. به همین علت، شاهد تغییر رویکردهایی در راهبرد امنیت ملی اوپاما نسبت به راهبرد امنیت ملی بوش هستیم. گرچه هدف مشترک آنها تلاش برای تبدیل شدن به قدرت هژمون در سطح نظام بین‌الملل است، اما تفاوت آنها در تعیین تهدیدهای پیش‌رو و یک‌جانبه‌گرایی بوش و چندجانبه‌گرایی اوپاما است. در واقع، وضعیت داخلی آمریکا، شرایط منطقه خاورمیانه اسلامی و شرایط بین‌المللی سبب شد، آمریکا هدف خود را از راهی متفاوت دنبال کند. هرچند برای رسیدن به این هدف از هیچ کوششی دریغ نکردند، ولی روند تحولات منطقه گواه بر تلاش ناموفق سیاست خارجی آمریکا در دوره رئیس‌جمهوری بوش و اوپاما در بهره‌گیری از قدرت هوشمند است. البته، آمریکا پس از ناکامی‌های بوش در راستای هدف خود با استفاده از شکاف‌های منطقه‌ای نظیر هلال شیعی و ایران‌هراسی کوشید، برخی کشورهای منطقه را در رویارویی با محور مقاومت مشارکت دهد و هزینه‌های خود را کاهش دهد.

کتابنامه

الف. منابع استفاده شده

حسینی، حسن (۱۳۸۳). طرح خاورمیانه بزرگتر (القاعده و قاعده در راهبرد امنیت ملی آمریکا)، تهران، موسسه ابرار معاصر.

سخنرانی مقام معظم رهبری در ۱۳۷۵/۵/۱۷؛ ۱۳۸۸/۱۲/۹؛ ۱۳۹۲/۶/۱۴ و ۱۳۹۲/۶/۲۶.

Art, Robert and Kenneth Waltz (2003). *The use of force: Military Power and International Politics*, United States of America, Rowman & Littlefield Publishers.

Bush, George (2002). *The National Security Strategy of the United States of America*, Washington, D.C, The White House.

- Bush George (2006). *The National Security Strategy of the United States of America*, Washington, D.C, The White House.
- Chairman of the Joint Chiefs of Staff (2006). *National Military Strategy for Cyberspace Operations*(NMS-CO), Washington, D.C, Department of Defense.
- Joint, Staff (2001). *Department of Defense Dictionary of Military and Associated Terms*, Joint publication 1-02: 12 April 2001 as Amended Through 9 June 2004. Washington. Department of Defense.
- Kaufman, Joyce (2010). *A Concise History of U.S. Foreign Policy*, United States of America, Rowman & Littlefield.
- Kissinger, Henry (2001). *Does America Need a Foreign Policy?: Toward a Diplomacy for the 21st Century*, New York, Simon and Schuster.
- Leffler, Melvyn (1992). *A Preponderance of Power: National Security, the Truman Administration, and the Cold War*. Stanford, Stanford University Press.
- Nye, Joseph (2011). *The Future of Power*, New York, PublicAffairs.
- Obama, Barack (2010). *The National Security Strategy of the United States of America*, Washington, D.C, The White House.
- Record, Jeffrey (2004). *Dark Victory: America's Second War Against Iraq*, United States of America, Naval Institute Press.
- Rosefelde, Steven and Daniel Quinn Mills (2013), *Democracy and Its Elected Enemies: American Political Capture and Economic Decline*, New York, Cambridge University Press.
- The United States Commission on National Security/21st Century (1999). *New World Coming: American Security in the 21st Century*.
- Wittkopf, Eugene and James McCormick (2004). *The Domestic Sources of American Foreign Policy: Insights and Evidence*, United States of America, Rowman & Littlefield

ب. منابع مراجعه شده

- Toaldo, Mattia. (2013). *The Origins of the US War on Terror: Lebanon, Libya and American Intervention in the Middle East*. Routledge, New York.
- Rachman, Gideon (2012). *Zero-Sum Future: American Power in an Age of Anxiety*, Simon and Schuster, New York.